

نگاهی به ادبیات امروز ملل

(آمریکای لاتین)

ادبیات شالوده‌ها

نوشته اکتاویو پاز
Octavio Paz

شوربشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

کاستیل، آراگون یا استرمدورا نوشته می‌شود توفیری ندارد. به تحقیق ثابت شده است که در آمریکا بیش از اسپانیا وحدت زبانی هست. جز این نمی‌شد: ما هیچ‌گاه قرون وسطی را تجربه نکرده‌ایم. ما در سحرگاه عصر جدید متولد شده‌ایم و زبان کاستیلی وقتی به کرانه‌های ما رسید به مرحله یختگی و دنیایی بودن رسیده بود. اگر در اسپانیایی - آمریکایی کمبودی باشد همانا

آیا چیزی به نام ادبیات اسپانیایی - آمریکایی وجود دارد؟ از پایان سده گذشته گفته می‌شود که ادب ما شاخه‌ای از درخت اسپانیایی است. اگر تنها درباره زبان سخن می‌گفتیم سخن از این راستر نمی‌شد. همه ما اسپانیایی - آمریکایی‌ها، خواه مکزیکی باشیم یا آرژانتینی، اهل شیلی باشیم یا کوبا، به زبان اسپانیایی می‌نویسیم. در اصل، زبان ما با آنچه که در آندلس،

خصوصیات قرون وسطایی است. درست است که ما خود خصوصیات دیگری آفریده‌ایم اما این خطر در میان نیست که خصوصیات گویش آرژانتین یا امریکای مرکزی موجب پیدایش زبانهای جداگانه‌ای شود. گو اینکه اسپانیایی - امریکایی همیشه ماندنی نیست - هیچ زبانی چنین نیست - با این وجود به اندازه دیگر زبانهای مدرن عمر می‌کند: ما در همان زمانه‌ی زندگی می‌کنیم که روسها، فرانسویها و انگلیسیها زندگی می‌کنند. لکن زبانی که اسپانیایی - امریکایی حرف می‌زند چیزی دیگر و ادبیاتی که خلق می‌کند چیز دیگر است. شاخه آندر رشد کرده که به بزرگی تنه شده است. در واقع این درختی دیگر است درختی متفاوت با برگهایی سبزتر و شیرینی تلختر. مرغانی که بر شاخه‌هایش لانه ساخته‌اند، در اسپانیا ناشناخته‌اند.

ادب اسپانیایی - امریکایی یا ادبیات اسپانیایی - امریکایی؟ اگر کتابی مربوط به تاریخ اکوادور یا آرژانتین را باز کنیم، فصلی می‌تابیم که به ادبیات ملی اختصاص داده شده است. اما ناسیونالیسم در اینجا نوعی مغلطه هنری است. هیچ چیز ادبیات آرژانتین را از اروپا گونه، یا ادبیات مکزیک را از ادبیات گواتمالا متمایز نمی‌کند. ادبیات، گسترده‌تر از حدود مرزهاست. درست است که مسائل شیلی با مسائل کلینیا فرق دارد و سرخ پوست بولیوی وجه مشترکی با سیاه پوست آنتیل ندارد، اما گوناگونی موقعیت‌ها، نژادها و عینها دلیل انکار وحدت زبان و فرهنگ ما نمی‌شود. وحدت، متحدالشکل شدن نیست. جوامع ادبی، سبک‌ها و گرایشهای بااختلافات سیاسی، نژادی و جغرافیایی قابل تطبیق نیست. مکتبها و سبکهای ملی وجود ندارد. آنچه هست سنت‌های هنری و هنری و چیزهای هنگامی است.

شعر شیلی با رمان آرژانتینی برجسته‌ای جغرافیایی است، اما واقع‌گرایی و دینگر گرایشهای هنری و فکری چنین نیستند. البته نهضت‌های هنری ما در این کشور یا آن کشور زاینده می‌شوند، اگر واقعاً بارور باشند به تندی از مرزها می‌جهد و در سرزمینهای دیگر ریشه می‌دواند. به علاوه، جغرافیای سیاسی کنونی امریکای لاتین فریب‌دهنده است. این تعدد ملتها نتیجه عوقبتها و بلاهایی است که از واقعیت مردم ما به دور است. امریکای لاتین قاره‌ای است که مصنوعاً توسط حکام محلی، اربابان نظامی و استعمار خارجی عمده شده است. اگر این نیروها از میان بروند (که کم‌کم از میان می‌روند) مرزها طوردیگر خواهد بود. همین وجود يك ادبیات اسپانیایی - امریکایی یکی از دلایل وحدت تاریخی ملت‌های است.

ادبیات همیشه زاده واقعی تاریخی با عکس العملی غیرتم این واقعیت است. و ادبیات اسپانیایی - امریکایی استثنایی بر این قاعده نیست. خصیصه منحصر به فرد این ادبیات در این حقیقت نهفته است که واقعی که این ادبیات غیرتم آن قدر پر افراشته، مدینه فاضله است. ادبیات ما پاسخ واقعیت اسپانیایی امریکاییان به واقعیت یوتوبیایی امریکاست. پیش از آنکه خود وجود تاریخی داشته باشیم، در قالب يك ادبته اروپایی آغاز شدیم. اگر این حقیقت فراموش شود که ما فصلی در تاریخ یوتوبیاهای اروپایی هستیم، واقعیت ما مفهوم نمی‌شود. ثرومی ندارد برای اثبات یوتوبیایی بودن امریکا به مور More یا کامپانلیا Campanella مراجعه کنیم. کافی است به خاطر بیابوریه که اروپا - از بعضی جهات بدون آنکه بخواهد - ترمه تاریخ اروپاست، حال آنکه ما مخلوق حساب شده آن هستیم. برای

چندین قرن اروپاییان نمی‌دانستند که اروپایی هستند، و تنها هنگامی متوجه این موضوع شدند که اروپا به صورت يك واقعیت تاریخی در آمد، آنان متوجه شدند که به چیزی وسیعتر از شهرهای خودشان تعلق دارند. و حتی امروز هم کاملاً معلوم نیست که اروپاییان خود را اروپایی حس کنند: این مطلب را می‌دانند ولی دانستن با حس کردن خیلی فرق دارد. در مورد اروپا واقعیت مقدم بر نام است. امریکا برعکس به صورت يك ادبته شروع شد. يك پیروزی برای نومیالیسم: نام باعث به وجود آمدن واقعیت شد. قاره امریکا هنوز کشف نشده غسل تعیید داده شد. نامی که به ما دادند محکوممان کرد که دنیایی تازه باشیم. سرزمینی که آینده‌اش را انتخاب می‌کند: پیش از وجود داشتن، امریکا می‌دانست که چه چیز خواهد بود.

به محض آنکه مهاجر اروپایی پا به سواحل ما گذاشت واقعیت تاریخی‌اش را از دست داد: او دیگر گذشته‌ای نداشت، گلوله‌ای بر شتاب شده بود که آینده را هدف کرده بود. بیش از سه قرن کلمه « امریکایی » کسی را در خاطر مجسم می‌کرد که نه با اعمال گذشته خویش بلکه با آنچه در آینده می‌کرد تعریف می‌شد. کسی که گذشته‌ی ندارد و تنها آینده دارد. کسی است که واقعیتهای اندک دارد. امریکاییها: مردمانی با واقعیت اندک و وزن اندک. نام ما محکوممان می‌کند که طرح تاریخی ذهنی خارجی باشیم: ذهن اروپاییان.

از همان ابتدا امریکای انگلوساکسون یوتوبیایی رایج بود. امریکاهای اسپانیا و پرتغال بناهایی بیرون از زمان بودند. در هر دو مورد زمان حال نفی می‌شد. ادبیت و آینده، بیشت و بیشرت، همه امروز و واقعیت آن را - شهادت فروتنانه آفتاب هر روزه را - انکار

در هر دو مورد زمان حال نفی می‌شد.

می‌کنند. در این جا شایسته ما به انگلوساکسونها به پایان می‌رسد. ما فرزندان نهضت ضد رفورماسیون و امپراطوری جهانی هستیم، آنان فرزندان لوتر و انقلاب صنعتی‌اند. بدین جهت آنان در هوای رقیق آینده به آسانی نفس می‌کشند. و به همین دلیل با واقعیت تماس نزدیک ندارند. آنچه که به اصطلاح واقعیت‌گرایی انگلو امریکایی خوانده می‌شود، چیزی جز عمل‌گرایی نیست کاری که عبارت است از سبک کردن مادیات فشردهٔ اشیاء به خاطر تبدیل آنها به جریانهای سودبخش. واقعیت دیگر نماده نیست و به رشتهٔ اعمال تبدیل شده است. هیچ چیز بایدار نیست چون شکل دلخواهی که واقعیت به خود می‌گیرد عمل است. هر عمل لحظه‌ای می‌باید و برای آنکه ادامه یابد باید تغییر کند، عمل دیگری شود. امریکای اسپانیایی و برتقالی بر تمدنی استوار بود که واقعیت را جوهری ثابت می‌پنداشت، اعمال انسانی، سیاسی یا هنری تنها برای تبلور در آثار بود، به کار دیگری نمی‌آمد. این آثار تجسمی از آرزوی دوام و بقا هستند و پایه ریخته شده‌اند تا در برابر تغییر ایستادگی کنند. هنگامی که می‌شوم وینمن شاعر بزرگ واقعیت امریکایی است، شانه‌ها بر بالا می‌اندازم. واقعیت او میل به لمس چیزی واقعی است. شعر وینمن، گرسنه واقعیت است. و گرسنه یکی شدن با همگان؛ از سرزمین هیچ کسان به اقلیم همگان می‌رود. امریکای ساکسون، گرسنه بودن است. عمل‌گرایی آن بوتویویی است همیشه غیرقابل تصور و به همین جهت همیشه به کابوس می‌انجامد. به دنبال واقعیت نمی‌آید. آنچه چشم می‌بیند دست لمس می‌کند - نیست بلکه به دنبال تصویری است درهم پیچیده در آیندهٔ عمل؛ واقعیت را تغییر می‌دهد بدون آنکه آن را لمس کرده یا از آن

لدت برد. خانه بدوشی انگلو امریکاییان - تیری که آینده را هدف کرده و بیگانه‌ای که هیچگاه به هدف نمی‌خورد - فضایی نیست بلکه زمانی است؛ زمینی که بر آن گام می‌زنند سرزمین آینده است.

در پایان سدهٔ نوزدهم، ادبیات اسپانیایی - امریکایی دیگر بازتابی از ادبیات اسپانیایی بود. شاعران «مدرنیست» به کلی با الگوهای به وام گرفته از اسپانیا قطع رابطه کردند. اما نگاههای خود را متوجه سرزمینهای خویش نکردند، به جای آن به پاریس چشم دوختند. آنان در پی زمان حال بودند. نخستین شاعران اسپانیایی - امریکایی که از وجود و بیگانگی تاریخی خود آگاه شدند نلی از تبعیدیان بودند. آنها که نتوانستند خود را رهایی بخشند مطابق با تلاشها و تخیلات خویش بابل‌ها و اسکندریه‌هایی آفریدند. این ادبیات‌گریز بود و در عین حال تلاشی بود برای تعلق با زندگی جدید برای به دست آوردن زمان حال. آنها می‌خواستند با زمان پیش بروند، می‌خواستند در جریان اصلی جهانی باشند. سیم ما از دنیای جدید خاندنی بود کهنه و در بسته که نمی‌به صومعه و نمی‌به سربازخانه می‌مانست. اولین کار خراب کردن دیوارها بود و پیدا کردن خسیبگان، و دور کردن اشباح از ذهن آنان. (این اشباح کاهلها واقعی بودند و هستند؛ گذشته‌های سیخ که از میان نمی‌رود مگر آنکه با زور ریخته‌کن شود.) اگر دعای شاعران مدرنیست برای دور کردن ارواح نتوانست این اشباح را از میان بردارد، دست کم عوقف شد در بیچه را بروی نور بگشاید. ما توانسیم دنیا را ببینیم؛ در آغاز قرن بیستم بودیم. باید شتاب می‌کردیم، در میان تبعیدیان کسانی بودند که چشم به واقعیت اسپانیایی - امریکایی دوختند. آیا بیرون از گذشتهٔ اسپانیایی، چیزی عظیم و از تحرک افتاده

بود؟ بعضی شاعران، نه به کمک خاطره بل از راه تخیل، دنیایی دیدند بزرگ و طبیعی، و برانهٔ تمدنیایی درخشان و سنگره در میان جنگلیا و آتش‌فشانها گم شده بود. ادبیات‌گریز به زودی ادبیات اکتشاف و بازگشت شد. حادثهٔ حقیقی در امریکا اتفاق می‌افتاد.

تقریباً همیشه راه یونوس آیرس از پاریس می‌گذشت. تجربهٔ این شاعران و نویسندگان نشان می‌دهد که برای رسیدن به خانه‌های خود باید اول شپاعت ترک آن را داشت. تنها پسر و لخرج است که بازمی‌گردد. سرزنش ادبیات اسپانیایی - امریکایی به خاطر بی‌ریشگی آن، ناپایده گرفتن این حقیقت است که تنها این بی‌ریشگی بود که به ما اجازه داد تا سیم خویش را از واقعیت به دست آوریم. فاصله گرفتن لزوماً مقدمهٔ اکتشاف بود. اگر فاصله، و همچنین سرایایی را که می‌آفرید به صورت واقعیتها در می‌آوردیم ضرری نداشت. یکی از سرایایی‌ها دنیای طبیعی امریکا بود و آن دیگر گذشتهٔ سرخ بوستان. طبیعت به تنهایی یک شیوهٔ تفکر نیست؛ چشمی که به درون آن می‌نگرد و اراده‌ای که آن را تغییر می‌دهد چنین است. مناظر، شعر، تاریخ، تصور یا کارند. سرزمین‌ها و شهرهای ما به محض آنکه شاعران و نویسندگان نامی از آنها بردند وجودی واقعی یافتند. چنین چیزی در خصوص گذشتهٔ سرخ بوستان ما وقوع نیافت. از طرفی، سرخ بوستان ما گذشته نیستند که زمان حالند. زمان حال آنکه بر فراز سرما منفرجه می‌شود. از سوی دیگر، آنان طبیعت نیستند، که واقعیتهایی بشری‌اند. ادبیات بومی در هر دو جنبهٔ خود - تزیینی و آموزنده، باستانی و مذهبی - به عنوان آفرینش هنری و وعظ اجتماعی، شکست خورده است. عین همین مطلب را در خصوص ادبیات سیاه بوستان می‌توان گفت. در

امریکای اسپانیایی زبان، نویسندگان سرخ پوست و سیاه پوستی وجود دارند که در تعداد بهترین نویسندگانند، اما وضع و موقعیت شان آنان را به نوشتن واداشته به آنکه درباره وضع و موقعیت خود نویسند. یکی از بارزترین آثار ادب معاصر ما نوشته مستندی است در زمینه بردشناسی؛ روایت زندگی نامه خوان بروس خوئیوته Juan Perez Jolote که يك سرخ پوست است.

بیریشگی ادبیات اسپانیایی - امریکایی تصادفی نیست، حاصل تاریخ ماست، حاصل این حقیقت است که در اصل، يك اندیشه اروپایی بوده ایم. ولی اگر همه جوانب را در نظر بگیریم از آن فراتر رفته ایم. هنگامی که رون داریو Ruben Dario نغمه های زندگی و امید را نوشت، يك نویسنده امریکایی نبود که روح جدید را کشف کرده باشد بلکه يك روح جدید بود که واقعیت امریکای اسپانیایی را دریافته بود. این است آنچه ما را از اسپانیایی ها متمایز می کند. ماچادو Machado معتقد بود که يك اثر اسپانیایی تنها وقتی می تواند جهانی باشد که عمیقاً اسپانیایی نباشد. خوان رامون خمینز خود را «آندلسی جهانی» می خواند. ادبیات اسپانیایی - امریکایی درجهت مخالف گسترش می یابد. به نظر ما ادبیات آرژانتینی، جهانی است، از سوی دیگر، معتقدیم که بعضی از آثار ادبیات جهانی، آرژانتینی است. علاوه بر این ما به یاری بیریشگی خود، سنتی مدفون شده، یعنی ادبیات کهن بومی را کشف کرده ایم. تأثیر شعر ناهوآل Nahuatl بر بسیاری از شاعران مکزیک خیلی عمیق است، اما شاید اگر تجربه سوررئالیسم را، یاد ما مورد رون بونیفاس نولو Ruben Bonifaz Nuno شعر لاتین را، پشت سرنگذاشته بودند، به این زودی تصویر خوش را،

به هم پیچیده و هذیبانی، در آن متون باز نمی یافتند. جای تعجب نیست که مترجم ویرژیل یکی از کسانی است که بهتر از هر کس دیگر کیفیت «مدرن» شعر بومی را درک کرده بود. و به همین طریق فرودا مجبور بود کوشش انسان نامتناهی را پیش از رسیدن به اقامتگاهی بر زمین بنویسد. آن زمین کدام است؟ این امریکاست و در عین حال کلکته، کلمبو یا رانگون است. مثالهای بسیار دیگری می توان برشمرد: رمان های بیوی کاسارس Bioy Casares کورتازار Cortazar و اشعار لزاما لیمای Lezama Lima و سیتو ویتیر Cintio Vitier... اما این کار لزومی ندارد: کتابی از شاعر آرژانتینی انریکه مولینا Enrique Molina گزتی زمین نام دارد.

بازگشت، اکتشاف نیست. نویسندگان اسپانیایی - امریکایی چه چیزی را کشف کرده اند؟ تقریباً تمام کارهای بورخس - منصوره تنها آثار منشور او نیست بلکه بسیاری از اشعار او هم - حاکی از عدم وجود امریکاست. بولنوس آیرس بورخس به اندازه بابلویسواهای او غیر واقعی است. آن شهرها استعاره اند، کابوسند، فرضیه اند. آن استعاره چه می گویند، آن رؤیا در رؤیا چه می بیند؟

رؤیایی دیگر به نام بورخس. و آن رؤیا؟ رؤیایی دیگر. در آغاز کلی خواب می بیند، اگر از خواب بیدار شود، واقعیت به خواب دیده شده محو می گردد. زیر فشار درد مرگ، محکوم به دیدن رؤیایی از بولنوس آیرس هستیم که در آن بورخسی رؤیا می بیند. کارهای این شاعر نه تنها عدم وجود امریکا را نشان می دهد بلکه ثابت می کند که دگرگون کردن آن اجتناب ناپذیر است. یا به سخن دیگر: ادبیات اسپانیایی - امریکایی نوعی سرمایه گذاری تخیل است. ما تصمیم به اختراع واقعیت خویش هستیم: «نور

ساعت چهار صبح، بردیواری سرفام در حومه بوگوتا؛ فرود سر گیجه آور تاریکی در خانه ای در سانتو دومینگو (در خانه ای در مرکز شهر، يك انقلابی منتظر ورود پلیس است)؛ هنگام مد کامل در ساحل والپارائو Valparaiso (دختری جامه از تن می کند و از هوا و عشق را کشف می کند)، نیمروز ظالم در دهکده ای در ایالت مکزیک خالیسو Jalisco (دهقانی مجسده بی تراشیده است، فردا به شهر می رود، ناشناسی در آنجا منتظر اوست، و يك مسافرت ...). اینها برای کشف واقعیت است یا برای نجات آن؟ برای هر دو. واقعیت، خود را در تخیلات شاعران باز می شناسد - و شاعران تخیلات خویش را در واقعیت باز می شناسند. رؤیاهای ما سر کوجه منتظر ما هستند.

ادبیات اسپانیایی - امریکایی که بی ریشه و جیان وطنی است، هم يك رجعت است و هم جستجویی برای سنت. در جستجوی سنت، آن را اختراع می کند. اما اختراع و اکتشاف لغات مناسبی برای تعریف خالصترین آفریده های آن نیست. این میلی است برای تاسخ، ادبیاتی است از شالوده ها.

ترجمه احمد میرعلائی

در صفحات بعد دو نمونه شعر از او کتابویوز و قیاد خامیس می خوانید و در شماره بعد نیز يك داستان کوتاه و چند شعر از ادبیات امروز امریکای لاتین، نقل خواهد شد.